



نگاهی به جغرافیای تاریخی گرجستان از قرن نخست تا پایان قرن دهم هجری.

محمد سلماسی زاده^۱

با ورود اسلام به منطقه قفقاز، تفریس و حومه آن از سال ۲۵ ه.ق. در اختیار مسلمانان قرار گرفت و نزدیک به پنج سده حاکمیت این شهر در دست مسلمانان بود که به گونه‌ای مسالمت آمیز و دوستانه در کنار گرجیان مسیحی زندگی آرامی را پشت سر می‌گذاشتند. با تصرف گرجستان به دست مغولان، این کشور اهمیت خود را به عنوان پایگاهی برای جنگهای صلیبی از دست داد و به تاووب تحت حوزه نفوذ ایلخانان ایران و مغولان اردوی زرین درآمد و پس از آن نیز تحت نفوذ تیموریان، قراقویونلوها و آق قویونلوها بود تا آنکه با فتح استانبول در ۱۴۵۳ م به دست سلطان عثمانی، امپراتوری بیزانس - که نقطه اتکای گرجستان بود - به تاریخ پیوست و ترکان عثمانی بخشهای مختلفی از این سرزمین را اشغال کردند. ایوان مخوف و سایر تزارهای مسکو توجه و علاقه خود را به پادشاهی کوچک گرجستان نشان دادند، ولی روس‌ها در آن زمان ناتوانتر از آن بودند که بتوانند نفوذ و اقتدار مسلمانان را بر این منطقه از بین ببرند.

ایران و گرجستان همواره و به دلایل متعدد تاریخی دارای پیوندهای ناگسستنی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بوده‌اند و از این رو، توجه به این کشور همواره از اهمیت ویژه‌ای برای ایران برخوردار بوده است.

جمهوری گرجستان هم‌اینک با ۶۹،۷۰۰ کیلومتر مربع مساحت در میان کشورهای روسیه، ترکیه، ارمنستان و جمهوری آذربایجان قرار گرفته است. این کشور کوهستانی با کوههای بلند و پوشیده از برف، رودخانه‌های پُرآب و فراوان، دارای دو منطقه جلگه‌ای با بارندگی زیاد در ساحل شرقی دریای سیاه می‌باشد.

۱. آقای محمد سلماسی زاده دانشجوی رشته دکترای تاریخ ایران در دانشگاه تهران می‌باشد.



اقوام گوناگونی که در قفقاز زندگی می‌کنند، در این کشور کوچک گرد هم جمع شده‌اند که می‌توان از گرجی‌ها، روس‌ها، آذری زبانها، ارمنه و ابخازی‌ها نام برد؛ و به عبارت دیگر، گرجستان همواره به عنوان محل تلاقی دو فرهنگ متمایز اروپایی و آسیایی مطرح بوده است. اقتصاد این کشور مبتنی بر کشاورزی (چای، مرکبات، تنباکو، انگور و ...) و دامپروری (پرورش خوک و گوسفند و ...) بوده، ولی از توریسم و جهانگردی نیز بهره‌مند می‌شود. همچنین با کشف و استخراج معادنی چون منگنز (بزرگترین معدن منگنز جهان در این کشور قرار دارد) و زغال سنگ و ایجاد صنایع سنگین حمل و نقل و مواد غذایی؛ در زمان حکومت شوروی سابق، این کشور تا اندازه‌ای صنعتی شده است.

بر اساس آخرین سرشماری (۱۹۹۴م) گرجستان دارای ۵،۵۰۳،۰۰۰ نفر جمعیت می‌باشد که ۵۵٪ در شهرها و مابقی در روستاها زندگی می‌کنند.^(۱)

از هزارهٔ دوم پیش از میلاد، اقوام گله‌دار و دامپرور در گرجستان مرکزی اقامت گزیدند و در اوایل هزارهٔ نخست قبل از میلاد، پیشینیان ملت گرجستان ظهور کردند که از میان ایشان از «دیاوخی» (تائوخی، تائو)^۱ و قولها (کولخیس)^۲ می‌توان نام برد.^(۲)

گرجیان در هفتصد سال پیش از میلاد مسیح توانستند پادشاهی «ایبریا»^۳ را در مناطق «کارتلی»^۴ و کاختی^۵ ایجاد نمایند که با سلطهٔ یونانی‌ها بر منطقهٔ «کولخیس» همزمانی داشت. این پادشاهی گرجی، ایبریا، تا هنگامی که رومی‌ها در سال ۶۶ ق.م. با لشکرکشی «پمپی»^(۳) بر آن مسلط شدند، به حیات خود ادامه داد.

از سوی دیگر، منطقهٔ جنوب غربی گرجستان همواره خراجگزار ایرانیان بود و ایبریانی‌ها که در قرن سوم میلادی صحنهٔ مبارزه و نبردهای مکرر ایران و روم شده بود، سرانجام در قرن چهارم میان ایران و بیزانس تقسیم شد. پیش از آن نیز دودمان اشکانی گرجستان که با اشکانیان ایران پیوند خونی داشتند، بیش از یک سده بر گرجستان حکومت کردند.^(۴)

با ورود اسلام به منطقهٔ قفقاز، تفلیس و حومهٔ آن از سال ۲۵ ه.ق. در اختیار مسلمانان

1. Diaokhi

2. Kolchis

3. Eiberia

4. Kartli

5. Kakhti



قرار گرفت و نزدیک به پنج سده حاکمیت این شهر در دست مسلمانان بود که به گونه‌ای مسالمت‌آمیز و دوستانه در کنار گرجیان مسیحی زندگی آرامی را پشت سر می‌گذاشتند. در این مدت مسلمانان به هیچ‌وجه گرجیان را وادار به تغییر آیین خویش نکردند و تنها از ایشان جزیه می‌ستاندند که آن نیز در صورت پذیرش اسلام برداشته می‌شد. شاید از همین روی بود که پس از تصرف مجدد شهر تفلیس در سال ۵۱۵ ه. ق. به دست گرجیان، این همزیستی مسالمت‌آمیز همچنان ادامه یافت.

در دورهٔ سقوط حاکمیت اعراب بر گرجستان از سال ۵۱۵ تا ۶۲۳ ه. ق در زمان سلطنت داوید بانی این منطقه به دست ابخازی‌ها افتاد که پادشاهی نیرومند و فراگیری در سراسر آن تشکیل داده بودند و اوج قدرت این پادشاهی در زمان سلطنت ملکه «تامار» دختر گیورگی سوم (۱۲۱۳-۱۱۸۴ م) بود.^(۵)

با تصرف گرجستان به دست مغولان، این کشور اهمیت خود را به‌عنوان پایگاهی برای جنگهای صلیبی از دست داد و به‌تناوب تحت حمزهٔ نفوذ ایلخانان ایران و مغولان اردوی زرین درآمد و پس از آن نیز تحت نفوذ تیموریان، قراقویونلوها و آق قویونلوها بود تا آنکه با فتح استانبول در ۱۴۵۳ م به دست سلطان عثمانی، امپراتوری بیزانس - که نقطهٔ انکای گرجستان بود - به تاریخ پیوست و ترکان عثمانی بخشهای مختلفی از این سرزمین را اشغال کردند.^(۶)

ایوان مخوف و سایر تزارهای مسکو توجه و علاقهٔ خود را به پادشاهی کوچک گرجستان نشان دادند، ولی روسها در آن زمان ناتوانتر از آن بودند که بتوانند نفوذ و اقتدار مسلمانان را بر این منطقه از بین ببرند.^(۷)

قرن شانزدهم میلادی شاهد حاکمیت شاه‌عباس صفوی بر این ناحیه بود و سلسلهٔ حکومتی «مکران» یا «موخران»^۱ تفلیس، که تحت سرپرستی و اجازهٔ شاهان صفوی بود. در خلال سالهای ۱۷۲۳ - ۱۶۵۸ م. نزدیک به یک سده آرامش و سکون را در این ناحیه برقرار کرد و گرجیان در این دوره اندک‌اندک با تمدن جدید غرب آشنا گشتند و صنعت چاپ نیز



همزمان وارد این کشور شد. (۸)

نادرشاه افشار و آغامحمدخان قاجار کوشیدند سلطهٔ مجدد ایران را بر گرجستان احیاء نمایند و حتی آغامحمدخان در سال ۱۷۵۹ م. تفلیس را به طرز وحشیانه‌ای قتل عام و غارت کرد. لیکن این روسها بودند که بر اساس پیمان ۲۴ ژوئیه ۱۷۸۳ م که میان هراکلیوس (اراکلی دوم)^۱ و کاترین دوم - کبیر - منعقد شده بود، توانستند بر منطقه حاکمیت پیدا کنند و سرانجام در سال ۱۸۰۱ م آلکساندر اول با اشغال نظامی، گرجستان را به روسیه محلق کرد. این اقدام موجب پیدایش جنگهای دوازده سالهٔ ایران و روس گردید و بر اساس معاهدات گلستان و ترکمانچای ایران از سال ۱۸۲۸ م. از تمامی ادعاهای خود بر گرجستان صرفنظر کرد. (۹)

جنگهای ایران و روس که گرجستان موضوع اصلی آن بود، پیامدهای عظیم سیاسی اجتماعی را در هر دو کشور به همراه آورد که انقلاب مشروطیت ایران و مقاومت گرجیان در برابر سیاست روسی سازی این کشور را می توان از نمونه های آن برشمرد. (۱۰)

پس از انقلاب ۱۹۱۷ م روسیه، گرجی ها، آذربایجانی ها و ارمنه مدتی به وسیله یک کمیتهٔ مرکزی با نام کمیساریای ماورای قفقاز اداره می شدند تا آنکه در ۱۹۱۸ گرجی ها دولت مستقلی تشکیل داده، خود را تحت حمایت آلمانی ها قرار دادند و پس از پایان جنگ جهانی اول، این کشور دوباره به اشغال نظامی روسیه درآمد و سپس جزو جمهوری های شوروی سابق گردید. (۱۱)

در خلال سیاست گلاسنووست گورباچف و از سال ۱۹۸۸ مردم گرجستان خواستار استقلال و حق حاکمیت ملی شدند و سرانجام در آوریل سال ۱۹۹۱ بعد از سه جمهوری بالتیک و ارمنستان، گرجستان پنجمین جمهوری عضو اتحاد شوروی سابق بود که اعلام استقلال کرد و از سال ۱۹۹۲، ادوارد شواردناده، آخرین وزیر امور خارجهٔ اتحاد جماهیر شوروی سابق، به درخواست شورای نظامی و نیز رأی مردم به ریاست جمهوری گرجستان برگزیده شد. (۱۲)



نامهای تاریخی گرجستان

سرزمین گرجستان در طول تاریخ پُر نشیب و فراز خود نامهای گوناگونی یافته است که از جمله آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

گرجستان در نوشته‌های مؤلفان یونانی و لاتین، «ایبریا»، «ایوریا» و «ایویریا»؛ در منابع ارمنی به صورت «ویرک»^۱، «وراتس»^۲ و «وریا»^۳، در آثار مؤلفان عرب، جرجان، کرج، الکرج؛ و در نوشته‌های اروپاییان به صورت «جورجیه» و «جورجیا»؛ و در کتب روسی به صورت گوزیا آمده است. گرجیان نیز سرزمین خود را با استناد به دنیای افسانه‌ای خویش «کارتلوس»^۴، «ساکارتولو»^۵ می‌گویند. (۱۳)

با بررسی کتابهای جغرافیایی - تاریخی دوره اسلامی، از قرن سوم تا نهم هجری قمری، نیز می‌توان با نامهایی که مؤلفان اسلامی به این ناحیه اطلاق کرده‌اند، آشنا شد:

بلاذری در فتوح البلدان می‌گوید: «طفلیس که جزو منجلیس و آن جزو جرجان قرمز است»^(۱۴) که منظور مؤلف از سرزمین جرجان همان گرجستان است که بخشی از آن نزدیک دریای «طربزنده» (دریای سیاه) قرار گرفته و «باب‌اللان و باب سَمسخی و قلعه جُردمان و قلعه سمشلیدی و باب‌لاذقه و سُغدبیل» از شهرها و نواحی آن می‌باشد. (۱۵) وی همچنین اضافه می‌کند «سیسجان و ازان و تغلیس ارمنیه اول» است. (۱۶)

یعقوبی می‌افزاید که جرجان در دوران عثمان به دست «حبیب بن مسلمه» گشوده شد. (۱۷) ولیکن چنین برمی‌آید که این ناحیه چندان در دست مسلمین باقی نماند، زیرا در زمان خلافت هشام بن عبدالملک، برادرش، مسلمة بن عبدالملک که والی ارمنستان شده بود، بار دیگر به این ناحیه حمله کرد: «هشام در سال ۱۰۷ مسلمة بن عبدالملک را والی ارمنستان و آذربایجان کرد... مسلمه در بلاد خزر پیش رفت تا به جرجان رسید و آن را فتح کرد و مردمش را کشت». (۱۸)

1. Virk

2. Vrats

3. Verya

4. Kartlos

5. Sakartvelo



ابن خردادبه نیز هنگامی که از تفلیس یاد می‌کند، آن را جزو «ارمینیه‌الاولی» به شمار می‌آورد. از نظر او ارمینیه‌اولی شامل «سینجان و اران و تفلیس و بردعه و بیلقان و قَبَله و شروان» است. (۱۹)

مسعودی با تفصیل بیشتری درباره‌ی گرجستان سخن می‌گوید، از نظر او «جوریه»، «جرجین» و «برزه» نامهای دیگر گرجستان است. او می‌گوید: «جوریه ملکی است در مجاورت ابخاز، که قومی بزرگ و پیرو دین نصرانی می‌باشند و خزران نیز نامیده می‌شوند و تفلیس در مملکت ایشان قرار دارد. (۲۰)

همچنین به هنگام سخن گفتن از رودخانه کر (کورا) چنین می‌آورد: «این رود از دیار خزران از مملکت جرجین آغاز می‌شود و به دیار ابخاز می‌گذرد تا بدریند تفلیس می‌رسد و از میان شهر عبور می‌کند». (۲۱)

نکته جالب توجه در گفته‌های مسعودی، ضبط کلمه «جرجین» برای گرجستان می‌باشد که شباهت کاملی به ضبط لاتین گرجستان، یعنی جورجیا، دارد و از این نظر او در میان مؤلفان مسلمان منحصر به فرد می‌باشد.

ابن حوقل در اثر خویش، صورة الارض، تفلیس را در کنار «بردعه و الباب» یکی از سه شهر بزرگ «اران» می‌انگارد. (۲۲)

ولیکن مقدسی طرح جامع‌تری را ارائه می‌کند؛ او ابتدا واحدهای جغرافیایی خویش همچون: اقلیم، قصبه و شهر را تعریف می‌کند، سپس با اطلاعاتی وسیع‌تر و دقیق‌تر به بحث درباره‌ی قفقاز می‌پردازد. مقدسی برای منطقه قفقاز و آذربایجان کلمه «رحاب» را به کار می‌برد و می‌گوید: «سرزمین رحاب دارای سه بخش اران، ارمنیه و آذربایجان می‌باشد و تفلیس و ابخاز را از شهرهای اران می‌شمارد». (۲۳) او همچنین منطقه رحاب و شهر تفلیس را از اقلیم پنجم می‌داند (۲۴) بردعه را قصبه‌ای از اران محسوب می‌کند که تفلیس و ابخاز از شهرهای آن می‌باشد. (۲۵) به واقع مقدسی نیکوترین تقسیم‌بندی (احسن التقاسیم) را در مورد منطقه قفقاز در میان جغرافیدانان مسلمان به کار برده است و تقریباً همین تقسیم‌بندی امروزی این منطقه را یادآور شده است که شامل اران (جمهوری آذربایجان و گرجستان) و ارمنیه است.

یاقوت حموی در معجم البلدان، «جُزران» (بضم اول و سکون راه) را نام عمومی

ناحیه‌ای می‌داند که در ارمنستان واقع شده و تفلیس قصبه آن (مرکز آن) می‌باشد و تصریح می‌کند: «به گفته علی بن حسین در کنار مملکت ابخاز کشور جرزیه [جرزان] قرار دارد ولیکن من [یاقوت حموی] می‌گویم که جُرز همان کُرج [کرج] بوده و چون معرب گشته جُرز شده است».^(۲۶) این صراحت یاقوت مسلم می‌دارد که جرزان یا جرزیه بی‌گمان همان گرجستان است و با توجه به اینکه مؤلف ادیب نیز بوده و سعی کرده در ضبط کلمات حتی الامکان وجه تسمیه و نیز اعراب صحیح اسامی را قید کند، توضیح وی در خصوص چگونگی تبدیل شدن کُرج (کرج) و «جُرز» کاملاً پسندیده و مقبول است. او همچنین توضیح می‌دهد: «کُرج» (بضم اول و سکون دوم)، گروهی از امت نصاریی هستند که در جبال القبق [کوه‌های قفقاز] و سرزمین سَریو زندگی می‌کنند. ایشان دارای پادشاه، کشور و زبان ویژه خود می‌باشند و از نظر تعداد نفرت، توان و فزونی، بسیارند و آنقدر قدرتمندند که توانستند شهر تفلیس را تصاحب کنند».^(۲۷) مؤلف همچنین از قول مسعودی می‌گوید: «کنار کشور خزران و نزدیک باب‌القبق، پادشاهی است که برزینان گفته می‌شود و کشورش معروف به کُرج است»^(۲۸) و باز می‌آورد: در زمان ما [یاقوت حموی، متوفی به سال ۶۲۴ هـ ق] گرجیان پادشاهی دارند که به او، الطنبغی گفته می‌شود و در کشورش مکانی است که مسجد ذوالقرنین نامیده می‌شود، گرجیان پیرو کیش نصرانی می‌باشند و جُرزان نامیده می‌شوند».^(۲۹) از نوشته‌های یاقوت از مذهب، وسعت قلمرو، فزونی و توانایی گرجیان نیز آگاه می‌شویم.

بنابراین، نامهای تاریخی گرجستان از دیدگاه مؤلفان مسلمان به شرح زیر می‌باشد:

۱. «منجلیس» (بلاذری، فتوح البلدان)
 ۲. «جرزان قرمز» (بلاذری، فتوح البلدان)
 ۳. «جرزان» (یعقوبی، تاریخ یعقوبی)، (یاقوت حموی، معجم البلدان).
 ۴. «جوریه»، «جرجین» «برذعه» (مسعودی، مروج الذهب)، (مقدسی، احسن التقاسیم، که تنها در مورد اطلاق برذعه بر گرجستان با مسعودی همخوانی دارد).
 ۵. «جُرز» که مخفف کُرج و گرج می‌باشد (یاقوت حموی، معجم البلدان).
- همچنین در خصوص اینکه گرجستان جزو کدام منطقه بوده نظرات زیر اظهار

شده است:

۱. بخشی از «ارمینیه‌الاولی» (بلاذری، فتوح البلدان)، (ابن خردادبه، المسالک‌الممالک).

۲. بخشی از «ارمنستان» (یاقوت حموی، معجم‌البلدان).

۳. بخشی از سرزمین «خزران» (یعقوبی، تاریخ یعقوبی)، (مسعودی، مروج‌الذهب).

۴. بخشی از «اران» (ابن حوقل، صورة‌الارض)، (مقدسی، احسن‌التقاسیم فی معرفة‌الاقالیم).

۵. بخشی از «رحاب» یا همان قفقاز و آذربایجان (مقدسی، احسن‌التقاسیم فی معرفة‌الاقالیم).

۶. بخشی از «جبال‌القیق» یا همان کوه‌های قفقاز (یاقوت حموی، معجم‌البلدان).

و همان‌طور که ملاحظه می‌شود، این نظرات نه تنها متناقض یکدیگر نیستند، که با یکدیگر قابل جمع بوده، مکمل هم نیز می‌باشند.

حدود گرجستان و بخشی از ویژگی‌های طبیعی آن

گرجستان نیز بسان دیگر نواحی منطقه قفقاز حدود و حدود متفاوتی داشته است که در اینجا سعی بر این است که با استفاده از کتب معتبر جغرافیایی تاریخی در تعیین حدود آن و ترسیم پاره‌ای از ویژگی‌های طبیعی این ناحیه کوشش گردد.

حمدالله مستوفی در اثر جغرافیایی خویش، نزهة‌القلوب، اطلاعات خوبی، گرچه مختصر، در اختیار ما قرار می‌دهد. او از این ناحیه با نام «بلاد ابخاز و گرجستان» نام برده و آن را به پنج بخش تقسیم می‌کند که عبارت‌اند از: «الان»، «انی»، «تفلیس»، «خنان»، «قرص» و در توضیح آن می‌افزاید:

«الان» از اقلیم پنجم است... فیروزین قباد ساسانی [آن را] ساخت، هوایش بغایت خوب است و به سردی مایل و آبش از جبالی که متصل البرز است می‌آید و در رود گُر می‌ریزد، حاصلش غله و میوه می‌باشد.

«انی» از اقلیم پنجم است... هوایش سرد است، حاصلش غله و اندکی میوه بود.

«خنان» قلعه مستحکم است بر سر تلی عظیم بر سر حد اران.

«قرص» در «معجم البلدان [یاقوت حموی] گوید که شهرکی است بر دو روزه تغلیس و هوایش خوش بود و حاصلش غله عظیم نیکو بود و زمین مرتفع دارد. (۳۰) مستوفی اطلاعات دیگری در مورد این چهار بخش ارائه نمی‌کند. مگر تغلیس که به صورتی مشروح از آن گفتگو می‌کند که در بخش تغلیس خواهد آمد. در مورد این بخشها متأسفانه در کتب دیگر نیز اطلاعات دقیقی وجود ندارد مگر «قرص» که همان قارص می‌باشد و یاقوت در معجم البلدان آن را چنین توصیف می‌کند:

«قرص»، بفتح قاف و سکون راء شهری است در ارمنستان از نواحی تغلیس که ابریشم از آنجا می‌آید و میان این شهر و تغلیس دو روز راه است» (۳۱) و این مضمون همان‌طور که حمدالله مستوفی خود به صراحت اعلام کرده، تقریباً گفته‌هایی است که در نزهةالقلوب عیناً نقل شده است. از سوی دیگر مستوفی برای تعیین حدود گرجستان چنین می‌نویسد: «... حدود آن [گرجستان] تا ولایت اران و ارمن و روم پیوسته است» (۳۲) و با این حساب حدود گرجستان از سه سمت مشخص می‌شود:

۱. از شرق «اران» یا جمهوری آذربایجان فعلی؛

۲. از جنوب «ارمن» یا جمهوری ارمنستان فعلی؛

۳. از غرب «روم» یا جمهوری ترکیه فعلی که لزوماً بخشهایی از دریای سیاه را نیز دربر می‌گیرد. ولی از ذکر مرزهای شمالی گرجستان خودداری کرده است. البته این حدود و مرزها قطعی نبوده مرتب تغییر می‌کرده است. به گونه‌ای که خود مستوفی در جایی دیگر از کتابش، آذربایجان را همسایه گرجستان نامیده است (۳۳) و در خصوص وجه تسمیه «مشکین»، از شهرهای آذربایجان (این شهر هم‌اینک جزو استان اردبیل است)، می‌گوید: [مشکین را ابتدا] وراوی می‌خواندند چون مشکین گرجی حاکم آنجا شد بدو معروف گشت» (۳۴) و این، نمونه‌ای خوب از تغییر و تحول مرزها و حدود ولایات به حساب می‌آید.

حافظ ابرو در زبدةالتواریخ در بیان حدود و مرزهای آن تنها حد غربی آن را برمی‌شمارد و به آبادانی و خرمی این سرزمین که در کنار «طرابزین» (بندر طرابوزان در جنوب شرقی دریای سیاه) قرار گرفته است، اشاره می‌کند. (۳۵) و معین‌الدین نطنزی در منتخب‌التواریخ می‌گوید: «گرجستان مملکتی بغایت وسیع و عریض است، چنانکه از

دارالملک تغلیس تا نهایت ابخاز به یک ماه تردد کنند و عرض آن از ارزنجان به دامن البرز و لکزستان پیوندد».^(۳۶) وی بخوبی طول و عرض جغرافیایی گرجستان را مشخص کرده است و این وضعیت تصویری روشن از حدود و ثغور گرجستان را در آن روز به دست می‌دهد (ابتدای قرن نهم هجری قمری - سال ۸۰۶).

مؤلف احسن التواریخ نیز حد جنوب غربی گرجستان را برشمرده می‌گوید «ممالک گرجی» یا «طرابزون» اتصال دارد.^(۳۷)

در مورد ویژگی‌های جغرافیایی گرجستان نیز مؤلفان و نویسندگان تاریخی - جغرافیایی و سیاحان و مسافران اروپایی که خود از این مناطق عبور کرده‌اند، به کوهستانی بودن گرجستان و صعب‌العبور بودن آن و رودخانه‌هایش اشاره کرده‌اند، مؤلفه‌هایی که این سرزمین را به صورت دژی محکم و استوار و تا اندازه زیادی غیرقابل نفوذ معرفی می‌کند و به گفته شرف‌خان بدلیسی گرجستان ابالتی است که سخت به دست فاتحان می‌آید و زود از دست می‌رود.^(۳۸)

مستوفی به سردی هوای آن اشاره می‌کند^(۳۹) و نطنزی می‌گوید: «ما بین این همه [مرزهای گرجستان] سرزمین کوه‌های رفیع و جنگلهای وسیع و رودخانه‌های بزرگ و علفزارهای گشاده واقع است».^(۴۰) توضیحات فرد اخیر به صورت دقیقتری به چهار ویژگی مهم جغرافیایی گرجستان اشاره کرده است که عبارت‌اند از:

۱. کوه‌های گرجستان و کوهستانی بودن آن؛

۲. جلگه‌های وسیع این کشور؛

۳. رودخانه‌های بزرگ و پُر آب آن؛

۴. علفزارهای وسیع و مراتع پهناور گرجستان.

که این ویژگی‌ها بر جذابیت‌های اقتصادی این منطقه نزد مهاجمان، به‌ویژه مغولان و تیموریان، می‌افزوده است. کلاویخو گرجستان را سرزمینی کوهستانی با گذرگاه‌ها و تنگه‌های سخت می‌داند.^(۴۱) و دیگر سیاحان و مسافران و نیز توضیحات جالبی از آن ارائه می‌کنند. اینان که همگی در قرن نهم هجری قمری بر سر راه خود به شرق (دربار تیموری - دربار آق قویونلوها) از گرجستان عبور کرده‌اند، بر ویژگی‌های زیر تأکید می‌نمایند:

۱. گرجستان راه ارتباط شمال (کشور سکاها) به جنوب (کشور ماد) می‌باشد. (۴۲)
 ۲. گرجستان با ایران هم‌مرز است و پادشاه آن «پانکراتیو» (Pancratio) نام دارد. (۴۳)
 ۳. گرجستان سرزمینی است زیبا با نان و گوشت و شراب و غلات و میوه‌های فراوان و کوهها و جنگلهای بسیار. (۴۴)
- بدین ترتیب در یک نگاه اجمالی، گرجستان را ناحیه‌ای کوهستانی و سردسیر با کوههای بلند و صعب‌العبور و رودهای پُرآب و بزرگ و جلگه‌ها و علفزارهای وسیع و درختانی بارور می‌بینیم که غله و گوشت آن نیز خوب است و در میان اران، ارمنستان و دریای سیاه محصور است. کشوری است برخوردار از مواهب طبیعی در همسایگی ایران و طرابوزان، و گذرگاه طبیعی شمال به جنوب.

تفلیس

شهر تفلیس به دلیل موقعیت ممتاز خویش، بسیار مورد توجه مؤلفان مسلمان تاریخ و جغرافیا قرار گرفته، و با تفصیل بیشتری از آن در منابع اسلامی سخن گفته شده است. برخی از مهمترین ویژگی‌هایی که بر اهمیت آن می‌افزاید و در منابع بدان اشاره شده است، عبارت‌انداز:

۱. موقعیت خوب سوق‌الجیشی آن که بر استواری و استحکام شهر می‌افزوده است و این به دلیل قرار گرفتن شهر در دره‌ای کوهستانی و برخوردار بودن از حصارها و دروازه‌ها بوده است.

۲. مرکزیت و پایتخت بودن برای گرجستان که از آن با عنوان «دارالملک» این سرزمین یاد می‌شده است.

۳. آبادانی آن و موقعیت برتر اقتصادی که از کشاورزی خوب و وجود رودخانه‌گر سرچشمه می‌گرفته است.

۴. دیدنی‌های این شهر و جاذبه‌های جهانگردی آن مانند گرمابه‌هایی که با استفاده از چشمه‌های جوشان آب معدنی و بدون هرگونه سوختی همواره دارای آب گرم بود و آسیابهایی که بر روی رودخانه‌گر که از میان شهر می‌گذشته، احداث شده بود.

۵. به عنوان شهری حایل که حد فاصل میان جهان اسلام و مسیحیت محسوب می شده است، و حتی در ادواری مسلمانان و مسیحیان در کنار یکدیگر درون شهر زندگی می کرده اند و صدای اذان و ناقوس درهم آمیخته می شد.

در این بخش سعی بر این است تا پاره ای از مهمترین ویژگی هایی که مؤلفان مسلمان برای این شهر برشمرده اند مطرح گردد. بلاذری در فتوح البلدان در تعیین موقعیت جغرافیایی تفلیس می گوید: «تفلیس در رستاق منجلیس از کوره جرزان است»^(۴۵) و یعقوبی آن را از ارمنستان می شمارد و می گوید: «تفلیس شهری است در ارمنستان که میان آن و قالی قلا، سی فرسخ است و ... رودخانه کبیر [که] از شهر قالی قلا سرچشمه می گیرد، سپس تا شهر تفلیس و از آنجا روبه شرق [می رود]»^(۴۶) اما نکته جالب تر حکایت مسعودی است که از این شهر با عنوان «ولایات تفلیس» یاد کرده است که نشانه بزرگی آن یا تقسیم آن به چند قسمت کوچکتر و یا ضمیمه کردن بعضی از بخشها و حومه های تفلیس، بدان می باشد. وی می گوید: «رود گُر از ولایات تفلیس و شهر صغدبیل از ولایت جرزان می گذرد»^(۴۷) ابن حوقل در گفتار مفصل خویش تقریباً به تمامی ویژگی های این شهر اشاره می کند، او در مورد اهمیت این شهر متذکر می شود: «این شهر مرزی مهم و پُردشمن است»^(۴۸) و در بیان وسعت آن می افزاید: «تفلیس شهری است که در وسعت به باب الابواب نمی رسد و دو حصار از گِل و سه دروازه دارد»^(۴۹) در مورد نعمتها و آبادانی شهر می گوید: [تفلیس] شهری فراخ نعمت و استوار و پُربرتک و ارزان کالا است و نسبت به سایر بلاد مشابه از این حیث برتری دارد و شخصی نقل کرد که در آنجا غسل را هر بیست رطل به یک درهم خرید»^(۵۰) و در توصیف مردم این شهر چنین می آورد: مردم آنجا سالم و غریب نوازند و به غیربومی و نیز به کسی که اندکی فهم یا بهره ای از ادب داشته باشد علاقه مندند»^(۵۱) در خصوص جاذبه های آن چنین می گوید: «تفلیس برکنار رود گُر است با استفاده از آب آن آسیابهایی برای آرد کردن گندم ساخته اند... و گرمابه هایی چون گرمابه های طبریه با آبی گرم بی آنکه آتش روشن کنند دارد»^(۵۲) ابن فقیه در البلدان، تفلیس، سیسجان و اران را به همراه بردعه، ارمینیه اول می داند.^(۵۳) مقدسی نیز چنین می گوید: «تفلیس استوار در نزدیک کوه امت. رود گُر آن را می شکافد و دو سوی آن با پلی به هم پیوسته است. دیوارها با سنگ و روی آن چوب می باشد»^(۵۴) در جایی دیگر به

گرمابه‌های این شهر که بدون سوخت روشن است، اشاره کرده آن را به گرمابه‌های طبریّه تشبیه می‌کند. (۵۵) اصطخری تفلیس را یکی از سه شهر بزرگ ناحیه اران دانسته چنین می‌گوید: «تفلیس از دربند کمتر بود، و دو دیوار دارد از گِل، جایی پُر نعمت و با میوه بسیار و کشاورزی بسیار دارد و گرمابها بود چنان‌کی در طبریّه کی بی‌آتش گرم بود، و در همه اران شهری بزرگتر از بردع و دربند و تفلیس نیست.» (۵۶)

اما یاقوت حموی در معجم البلدان با شرح و تفصیل خاص و با نظم و ترتیب درباره این شهر سخن گفته است. او ابتدا به ضبط کلمه تفلیس و تعیین طول و عرض جغرافیایی آن پرداخته است: «تفلیس به فتح یا کسر اول و سکون دوم، شهری است در ارمینیه‌الاولی و به گفته برخی در اران، تفلیس قصبه جرزان و در نزدیکی باب‌الابواب می‌باشد و شهری است قدیمی و ازلی، طولش ۶۲ درجه (طول جغرافیایی) و عرضش ۴۲ درجه (عرض جغرافیایی) است و شهری است که پس از آن اسلامی وجود ندارد.» (۵۷) یاقوت پس از آن به توصیف خود شهر می‌پردازد و می‌گوید: «در وسط شهر تفلیس رود گُر جاری می‌باشد که به دریا می‌ریزد و گرد شهر بارویی بزرگ است. درون تفلیس حمام‌های آب گرمی وجود دارد که هرگز آب آنها سرد نمی‌شود و این به دلیل چشمه‌های جوشانی است که دمای زیاد زمین همواره آب آن را گرم نگاه می‌دارد و به دلیل وجود این چشمه‌هاست که حمام‌های تفلیس از تهیه آب بی‌نیازند و این حمام ویژه مسلمین است و جزایشان بدان داخل نمی‌گردند.» (۵۸) که البته نکته اخیر، اختصاص حمام‌ها به مسلمانان، در منابع دیگر نیامده است و شاید منظور مؤلف آن بوده است که هریک از دو گروه، مسلمان و مسیحی، حمام‌های ویژه خود را داشته‌اند. یاقوتی سپس به چگونگی خارج شدن این شهر از دست مسلمانان در سال ۵۱ هـ ق اشاره می‌کند و دلیل اصلی آن را اختلافات داخلی شاهزادگان سلجوقی برای رسیدن به تخت سلطنت، غفلت مرزداران مسلمان، بلا تکلیفی والی شهر در پیروی از مدعیان قدرت (محمود و مسعود پسران محمد بن ملک‌شاه)، یورشهای وسیع و همه‌جانبه گرجیان در کل منطقه که از ابخاز شروع شده و دامنه قتل و غارت ایشان حتی به اران و آذربایجان نیز کشیده شد و سرگرم شدن امرای مسلمان به باده‌گساری و عیش و نوش؛ عنوان کرده چنین می‌گوید: «پس از عقب‌نشینی‌های اولیه که مسلمانان در برابر تهاجمات گرجیان از سمت ابخاز انجام دادند، همگی در تفلیس

متمرکز شدند، شهر به محاصره گرجیان درآمد و به ضرب تیغ گشوده شد و خلق کثیری از مسلمین کشته شدند و تفلیس به تصرف گرجیان درآمد. گرجی‌ها با اهل شهر سلوک نیکویی نموده ایشان را رعایای خود قرار دادند و از این روی نیرومند شده، دامنه تهاجمات خود را تا اران و آذربایجان گشاندند.^(۵۹) مؤلف ادامه می‌دهد که از این زمان، یعنی سال ۵۱۵ ه.ق.، تا سال ۶۲۳ ه.ق. که سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه توانست بار دیگر تفلیس را بگشاید، این شهر در دست گرجیان بود. وی می‌گوید: «در سال ۶۲۳ سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه، منکبرنی، تفلیس را گشود و گرجیان را قتل عام کرد و در تمامی جنگها و رویارویی‌های خود با ایشان پیروز گشت. سپس پادگانی نظامی در شهر قرار داد و با نصب یک والی از سوی خود، بازگشت.»^(۶۰) اگرچه شهر مدت زیادی در دست مسلمانان نماند و در اثر بدرفتاری والی جلال‌الدین، اهالی تفلیس بازمانده گرجیان را فرا خوانده شهر را بدیشان تسلیم کردند و خوارزمیان از آن گریختند؛ ولی گرجی‌ها نیز از ترس بازگشت خوارزمشاه، - چون توان پایداری در برابر حمله او را در خود نمی‌دیدند - تفلیس را آتش زده، بازگشتند؛ و این آخرین خبری است که یاقوت از این شهر ارائه می‌کند.^(۶۱)

حمدالله مستوفی نیز این شهر را چنین توصیف می‌کند: «تفلیس - از اقلیم پنجم است... در دره‌ای افتاده است که طرفی از آن با کوه است و آب کُر بر میان آن روان است و از طرفی عمارات بر روی کوه ساخته‌اند چنانکه بام هر رسته‌خانهای زمین کوی رسته علیاست و در آنجا حمامات بسیار است که آب گرم از او زاینده است و به آتش احتیاج ندارد. حاصلش غله به‌غایت نیکو برآید و اندکی میوه است» و نیز اضافه می‌کند: «دارالملک گرجستان و ابخاز شهر تفلیس است.»^(۶۲)

نویسندگان بعدی نیز تقریباً به همین مضامین اشاره کرده‌اند. عبدالرزاق سمرقندی در مطلع سعدین می‌گوید: «تفلیس که دارالملک گرجیان است، حد مرزی میان مسلمانان و گرجیان می‌باشد»^(۶۳) و مؤلف روضة الصفا چنین می‌آورد: «تفلیس مدینه‌ای است در سرحد دیار کفار و بانی او انوشیروان عادل بوده و در آن بلده قوم نصاری ساکن‌اند، چنانکه از یک جانب اذان بسماع رسد و از طرف دیگر صوت ناقوس»^(۶۴) همچنین در مورد ویژگی‌های جغرافیایی آن می‌نویسد: «تفلیس از اقلیم پنجم است که ساکنان این اقلیم سفید هستند و



طولانی‌ترین روزش ۱۴ ساعت و نصفی و ربعی باشد... این اقلیم دارای ۲۱۵ شهر می‌باشد که تفلیس از مهمترین شهرهای آن است.^(۶۵) ونیزیان نیز این شهر را چنین یافته‌اند: «با عبور از رود تیگرس^۱ به تفلیس که از آن پادشاه گرجستان بود رسیدیم، شهر بر روی تلی واقع شده و دژ آن بسیار استوار است و اکنون قسمت عمده آن شهر بزرگ ویران شده و در مختصر آبادانی که از آن مانده جمعیتی فراوان که بسیاری کاتولیک‌اند زندگی می‌کنند.»^(۶۶)

آبخاز

آبخاز در شمال غربی گرجستان قرار دارد و به گفته حمزه اصفهانی در اواخر دوره ساسانی در قلمرو نفوذ ایران قرار داشت.^(۶۷) ابن خردادبه آن را جزو ارمنستان می‌داند.^(۶۸) و مسعودی، آبخاز را نام یک قوم دانسته می‌آورد: «مجاور دیار الان قومی هست که آن را آبخاز گویند و پیرو دین نصاری است و اکنون دارای پادشاه است.»^(۶۹) با این حساب آبخازی‌ها در زمان تألیف کتاب مروج الذهب قومی مستقل و پیرو دین مسیحیت بوده و از خود پادشاه داشته‌اند.

ابن حوقل بر دانسته‌های ما می‌افزاید و می‌گوید نام دیگر آبخاز «لایجان» است که جزو شهرهای اران می‌باشد^(۷۰) و ادامه می‌دهد که پادشاه آبخاز پس از شروان شاه بزرگترین حکمران منطقه است و «بلاد متصرفی او به قسمتی از نواحی کوههای قیق معروف به لایجان‌شاه می‌پیوست». مذهب او نصرانی بود.^(۷۱) اصطخری آبخاز را از شهرهای کوچک و لیکن «پرنعمت» ناحیه اران دانسته.^(۷۲) و مقدسی نام آن را «آبخان» (بفتح اول و سکون دوم) ذکر کرده می‌گوید: «آبخان نیز دلگشایست، مانند دیگر شهرهای این حوزه.»^(۷۳) یاقوت تفصیل بیشتری به کار می‌برد و آبخاز را نام ناحیه‌ای از جبال قیق (قفقاز) می‌داند که در همسایگی شهرهای لان (آلانها) قرار دارد و از سوی دیگر به باب‌الابواب (دربند) پیوسته است. ناحیه‌ای کوهستانی که سواران را در آن مجال تحرک نمی‌باشد و گذرگاههای آن سخت و دشوار است. وی ساکنان آبخاز را گروهی از مسیحیان که موسوم به گرج می‌باشند و در آنجا تجمع کرده به



نواحی دیگر گرجستان همچون تفلیس حمله‌ور می‌شوند (هنگامی که این شهر در دست مسلمانها بود) ذکر می‌کند و ابخاز را پایگاه و مأمن گرجیان فراری دانسته، می‌گوید: هنگامی که در سال ۶۲۱ هـ ق سلطان جلال‌الدین موفق شد گرجیان را در تفلیس شکست دهد، ملکه گرجیان که تنها بازمانده خاندان شاهی بود به ابخاز گریخت. (۷۴) البته در اینکه ابخاز در غرب منطقه قفقاز و در بند (باب الابواب) در شرق این ناحیه بوده با یکدیگر پیوستگی ندارند، تردیدی نیست، مگر آنکه از روی مسامحه حوزه تحت نفوذ این دو شهر آنقدر وسیع گرفته شود که به گفته یاقوت به یکدیگر بپیوندند.

سابقه اسلام در گرجستان

چگونگی ورود اسلام به گرجستان و سابقه تاریخی آن از جمله مسائلی است که جوابگویی به آن می‌تواند پاسخگوی برخی از پرسشها و ابهامات درباره نفوذ اسلام در این منطقه باشد. کسانی چون «لسترنج» در کتاب جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی بر این باورند که گرجستان و ابخاز «فقط پس از لشکرکشی‌های امیر تیمور به آن نواحی، در آخر قرن هشتم هجری دین اسلام را پذیرفتند». (۷۵) گرچه «لسترنج» در جای دیگر حرفش را اصلاح کرده، می‌گوید: «مسلمانان از زمان قدیم در آن نقاط توقف داشتند و حکام آنها در اوقات مختلف از جانب خلفاء تعیین می‌شدند». (۷۶) و لیکن ابهام همچنان باقی است و بی‌گمان مراجعه به منابع دست اول می‌تواند روشنگریهای بیشتری در پی داشته باشد.

به گفته بلاذری در فتوح البلدان، فتح ارمنستان در سال ۲۵ هـ. آغاز شد و حبیب‌ابن مسلمه در دوران خلافت عثمان عازم جرجان (گرجستان) شد و پس از نبرد با «علوج» (نام قومی) و پیروزی بر ایشان وارد تفلیس شد و صلحنامه‌ای با بطریق جرجان نوشت. این صلحنامه که «به شرط اقرار به زیردستی و جزیه» تنظیم شد، موجب آن گردید که گرجیان «برجانها و معابد و صومعه‌ها و نماز و دینشان امان» یابند و در عوض بابت هر خانه یک دینار جزیه پرداخت کرده، هنگام جنگ مسلمین را راهنمایی نموده، مسلمانان غریب و گمشده را یک شب پذیرایی کرده به اردوگاه مسلمانان برسانند و به دشمنان ایشان کمک نکنند و در صورتی که اسلام اختیار نمایند برادران دینی مسلمانها شوند. (۷۷)

مسعودی نیز تصریح می‌کند که: «از موقعی که تفلیس گشوده شد و مسلمانان مقیم آنجا شدند تا روزگار متوکل، مردم ابخاز و خزران به مرزبان تفلیس جزیه می‌دادند» و حاکم مسلمان آنجا بر اقوام مجاور تسلط داشت و همگی مطیع او بودند، این حاکم مسلمان اسحاق بن اسماعیل نام داشت و چنان قدرت یافت که در برابر خلیفه دعوی استقلال کرد. (۷۸) همان‌طور که می‌بینیم گفتار مسعودی صراحت دارد که مسلمانان پس از فتح تفلیس در این شهر اقامت گزیده‌اند و حکومت نیز با ایشان بوده است.

تفلیس پس از آن همواره تا سال ۵۱۵ ه.ق. به‌عنوان شهری اسلامی مطرح بود. به‌گونه‌ای که یاقوت می‌گوید: «پس از فتح تفلیس در دوران عثمان این شهر تا سال ۵۱۵ ه.ق. همواره در دست مسلمین بود و اهلیش نیز مسلمان بودند. (۷۹) و ابن‌حوقل پا را فراتر گذاشته اعلام می‌کند: «مذهب ایشان مذهب تسنن محض بر پایهٔ مذاهب قدیم است و علم حدیث و نیز محدثان را بزرگ می‌شمارند». (۸۰) یعقوبی به مرکزیت تفلیس به عنوان پایگاه عملیات نظامی مسلمانان در ارمنستان اشاره کرده از نبردهایی که سرداران خلفای عباسی در سالهای ۱۴۱ و ۱۸۷ ه.ق. در منطقه انجام داده‌اند، خبر می‌دهد. (۸۱)

در خلال سالهای ۲۳۸ تا ۲۴۰ ه.ق آشوبی به رهبری بطریقان، ارمنستان را فراگرفت و متوکل خلیفهٔ عباسی، ناچار گردید یکی از فرماندهانش را به منطقه گسیل نماید لیکن فرستادهٔ خلیفه توفیقی در فرو نشانیدن این شورش به دست نیامد و جان بر سر این کار گذاشت، هم‌زمان حاکم مسلمان تفلیس، «اسحاق بن اسماعیل»، که با عدم ارسال مالیات برای خلیفه اعلام استقلال کرده، و از این روی به «یاغی تفلیس» اشتهار یافته بود، در جنگ با نیروهای خلیفه کشته شد و سرش به بغداد رفت. (۸۲) مسعودی نیز با اشاره به همین واقعه می‌افزاید: «از آن وقت مهابت مسلمانان در تفلیس سست شده و ممالک مجاور از اطاعتشان برون رفته و بیشتر املاک تفلیس را تصرف کرده‌اند و راه از دیار اسلام به تفلیس از میان این اقوام کافر بسته شده که تفلیس را احاطه کرده‌اند». (۸۳) از گفته‌های مسعودی چنین برمی‌آید که علی‌رغم ضعیف شدن قدرت مسلمانان در منطقه، تفلیس همچنان به عنوان شهری اسلامی باقی مانده، مرز میان اسلام و کفر حساب می‌شده است و این نکته‌ای است که دیگر مورخان نیز بدان اشاره کرده‌اند. از جمله ابن‌حوقل در شرح مسیر رودخانه کُر (۸۴)

و اصطخری چنین آورده: «رود گر آبی خوش است از کوه آید و به حدود گنجه رود و به شمکور و در میان تفلیس گذرد و به کافرستان افتد».^(۸۵) مقدسی نیز در احسن التقاسیم می‌گوید: رود کر پس از عبور از تفلیس «به کفرستان می‌رود»^(۸۶) و سرانجام، یاقوت با تأیید اینکه اختلاف میان حاکم تفلیس و سردار خلیفه و کشته شدن او، موجب از بین رفتن هیبت خلیفه، تقویت کفاری که پیرامون شهر بودند و تضعیف مسلمانان گردید، می‌گوید: «با این وجود تفلیس تا سال ۵۱۵ ه.ق. در دست مسلمانان بود، تنها ضیاع آن به تصرف کفار درآمده بود».^(۸۷) مفهوم تمامی این تعابیر آن است که تا سال ۵۱۵ ه.ق که تفلیس به تصرف گرجیان درآمد، این شهر، در حاکمیت مسلمانان بوده و تعداد قابل توجهی از مسلمانان در آن استقرار داشته‌اند. یاقوت اسامی تعدادی از عالمان مسلمان ساکن تفلیس را که از ایشان احادیث نقل می‌شده است، در کتاب خود آورده است از جمله «ابو احمد حامد بن یوسف بن احمد بن الحسین التفلیسی».^(۸۸)

ابن حوقل در جایی دیگر از کتاب خویش می‌گوید، پس از آنکه تفلیس به تصرف گرجیان درآمد، پادشاه ایشان رعایت حال مردم مسلمان می‌کند «و از هرگونه آزار نگه می‌دارد و شعار اسلام همچنان در آنجا برپاست و مسجد جامع از هر پلیدی محافظت می‌شود و از طرف پادشاه با شمع و قندیل و جز آن روشن می‌گردد و اذان در همه مساجد به بانگ بلند خوانده می‌شود و کسی مانع نیست و اکنون مسلمان و گرجی آمیخته است». وی تاریخ این واقعه را «دهه آخر سال پانصد»^(۸۹) ذکر می‌کند. آنچه مسلم است این است که تفلیس به گفته یاقوت تا سال ۵۱۵ در دست مسلمانان بود و در این زمان به تصرف گرجیان درآمد تا آنکه سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه در سال ۶۲۱ ه.ق گرجیان را، اگرچه به صورت موقت، از آنجا راند.^(۹۰)

بنابراین با توجه به آنچه که در منابع دست اول این دوره آمده است، مسلم می‌گردد که ورود اسلام سالها پیش از تهاجمات امیر تیمور به این منطقه صورت گرفته است، و ادعای لسترنج‌غاری از واقعیات تاریخی می‌باشد و آنچه که بیشتر اهمیت دارد زندگانی مسالمت‌آمیز مسلمانان و گرجیان مسیحی در کنار یکدیگر می‌باشد و این وضعیتی است که تا زمان کنونی نیز ادامه دارد و مسجد مسلمانان در جایی واقع شده که در اطراف آن کلیسا و کنیسه نیز دایر است و همه پیروان ادیان الهی در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند.



یادداشتها

1. *Britanica CD, 1995 Encyclopaedia*

2. *The New Encyclopaedia Britanica Macropaedia, Vol: 28, 1994.*

۳. پمپی کبیر Pompey the Great، زنال و فاتح رومی که در خلال سالهای ۴۸-۱۰۶ ق.م. زندگی کرد. وی در سال ۸۴ ق.م به دلیل فتوحاتی که در آفریقا و سیسیل انجام داد، ملقب به کبیر شد و در فاصله سالهای ۶۲-۶۶ ق.م. توانست سوریه و ارمنستان را (به همراه گرجستان) فتح کند. پمپی در سال ۶۰ پیش از میلاد همراه ژولیوس سزار (Julius Caesar) و کراسوس (Crassus) نخستین حکومت سه نفره در تاریخ روم (Triumvirate) را تشکیل داد. [به نقل از: Microsoft, ENCARTA 97 Encyclopedia- C-D, copyright, 1997]

4. Mirza Bala. «Gurcistan Maddesi», *Islam ansiklopedisi*; H.Cilt, Istanbul, 1945.

۵. همان

۶. همان

7. *Britanica, Vol: 28*

۸. همان

۹. همان

۱۰. راهنمای کشورهای مستقل مشترک‌المنافع و جمهوری‌های بالتیک، تهیه و تدوین از سازمان جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی، تهران، مردادماه ۱۳۷۴، صص ۱۸۴-۱۸۲.

۱۱. همان

۱۲. همان

13. *Islam Ansiklopedisi, 4. Cilt.*

۱۴. بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، *فتوح البلدان*، ترجمه و مقدمه محمد توکل، تهران، نشر نقره، ۱۳۶۷ هـ صص ۲۹۰.

۱۵. همان، صص ۲۸۱-۲۸۰.

۱۶. همان، صص ۲۸۰.

۱۷. یعقوبی احمد بن ابی یعقوب، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب: ۱۳۴۷ هـ، ج ۲، صص ۶۱.

۱۸. همان، ج ۲، صص ۲۸۵.

۱۹. ابن خردادبه، ابوالقاسم عبدالله بن عبدالله المعروف به ابن خردادبه، *المسالك و الممالک*، بغداد، مکتبة المثنی، صص ۱۲۲.

۲۰. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴، ج ۱، صص ۱۹۹.



۲۱. همان، ج ۱، ص ۲۰۱.
۲۲. ابن حوقل، صورة الارض، ترجمه جعفر شمار، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵ هـ ص ۸۹.
۲۳. مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱، ص ص ۵۴۴-۵۵۵.
۲۴. همان، ص ۸۹.
۲۵. همان، ۷۳.
۲۶. یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی الرومی البغدادی، معجم البلدان، دارصادر - دایربروت، اربعة مجلدات، المجلد الثاني، ۱۳۷۴، هـ ق، ص ۱۲۵.
۲۷. همان، المجلد الرابع، ص ۴۴۶.
۲۸. همان، المجلد الرابع، ص ۴۴۶.
۲۹. همان، المجلد الثاني، ص ۱۲۵.
۳۰. حمدالله مستوفی، حمدالله بن ابی بکر بن محمد بن نصر مستوفی قزوینی، نزهة القلوب، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۳۶، ص ۱۰۸.
۳۱. یاقوت حموی، معجم البلدان، مجلد الرابع، ص ۳۲۳.
۳۲. حمدالله مستوفی، همان، ص ۱۰۸.
۳۳. همان، ص ۸۵.
۳۴. همان، ص ۹۴.
۳۵. حافظ ابرو، زبدة الثواریخ، مقدمه تصحیح و تعلیقات سیدکمال حاج سید جوادی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، نشر نی، ج ۱، ۱۳۷۰، ص ۵۶.
۳۶. معین‌الدین نطنزی، معروف به آنزیم اسکندر، منتخب‌الثواریخ معینی، به تصحیح زان اوبن، تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۳۶، ص ۳۹۲.
۳۷. روملو، حسن. احسن‌الثواریخ، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹، ص ۶۰۵.
۳۸. بدلیسی، شرف‌خان، شرفنامه، تاریخ مفصل کردستان، با مقدمه و تعلیقات و فهارس محمدعباسی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۴۳ هـ ض. ص ۳۵.
۳۹. حمدالله مستوفی، همان، ص ۱۰۸.
۴۰. معین‌الدین نطنزی، ص ۳۹۲.
۴۱. کلاویخو، سفرنامه کلاویخو، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴، ص ۳۲۷.
۴۲. سفرنامه‌های ویزیان در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۴۹، ص ۹۷.
۴۳. همان، ص ص ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۲۵.
۴۴. همان، ص ص ۴۷-۴۶.
۴۵. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۹۱.



۴۶. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳، ص ۱۴۴.
۴۷. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، الثبیه والاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹، ص ۶۰.
۴۸. ابن حوقل، همان، ص ۸۹.
۴۹. همانجا.
۵۰. همانجا.
۵۱. همانجا.
۵۲. همانجا.
۵۳. ابن فقیه همدانی، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، مختصر البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمه ح - مسعود، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹، ص ۱۲۹.
۵۴. مقدسی، همان، ص ۵۵۷.
۵۵. همان، ص ۵۶۵.
۵۶. اصطخری، ابواسحق ابراهیم، مسالک و ممالک، ترجمه فارسی قرن پنجم / ششم هجری، به اهتمام ایرج افشار، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۴۷، ص ۱۵۸.
۵۷. یاقوت حموی، همان، المجلد الثانی، ص ص ۳۶-۳۵.
۵۸. همان، ص ۳۶.
۵۹. همانجا.
۶۰. همانجا.
۶۱. همان، ص ۳۷.
۶۲. حمدالله مستوفی، ص ۱۰۸.
۶۳. عبدالرزاق سمرقندی، کمال الدین، مطلع سعیدین و مجمع بحرین، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ج ۲، ۱۳۷۶، ص ص ۵-۹۸۴.
۶۴. میرخواند، میر محمد بن سید برهان الدین خوارزمشاه، الشهیر بمیرخواند، تاریخ روضة الصفا، تهران، انتشارات مرکزی، خیام، بیروز، ج ۷، ۱۳۳۹، ص ۴۵۹.
۶۵. همان، ج ۷، ص ۴۵۳.
۶۶. سفرنامه های ونیزیان در ایران، ص ۱۴۸.
۶۷. حمزه اصفهانی، حمزه بن حسن اصفهانی، سنی ملوک الارض والانبیاء، ترجمه جعفر شعار، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶، ص ۵۹.
۶۸. ابن خردادبه، همان، ص ۱۲۳.
۶۹. مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ص ص ۱۹۹-۱۹۸.
۷۰. ابن حوقل، ص ۸۲.



۷۱. همان، ص ۹۵.
۷۲. اصطخری، همان، ص ۱۵۸.
۷۳. مقدسی، همان، ص ۵۵۸.
۷۴. یاقوت حموی، المجلد الاول، ص ۶۴.
۷۵. لسترنج، گای، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۳۷، ص ۱۹۵.
۷۶. همان، ص ۱۹۰.
۷۷. بلاذری، فتوح البلدان، ص ص ۲۸۹-۲۹۰.
۷۸. مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ص ۱۹۹.
۷۹. یاقوت حموی، همان، المجلد الثاني، ص ۳۶.
۸۰. ابن حوقل، همان، ص ۸۹.
۸۱. یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۴۴۰.
۸۲. همان، ص ص ۵۱۸-۵۱۹.
۸۳. مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ص ۱۹۹.
۸۴. ابن حوقل همان، ص ۹۲.
۸۵. اصطخری، همان، ص ۱۵۹.
۸۶. مقدسی، همان، ص ۵۶۴.
۸۷. یاقوت حموی، همان، المجلد الثاني، ص ۱۲۵.
۸۸. همان، ص ۳۷.
۸۹. ابن حوقل، همان، ص ۸۹.
۹۰. یاقوت حموی، همان، المجلد الاول، ص ۶۴.